

آیا کاربردِ واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، إِهَانَتٌ أَلُودٌ است؟

۳-۱۷

— جویا جهانبخش

Is It Insulting to Use the Term “Tāzi”
for the Word Arab or Arabic?

By: Jūyā Jahānbaksh

Abstract: In our literature and culture, using the word “tāzi” meaning “Arabic language” or “Arabic race” has a long history. However, some people have considered using this word as a kind of disrespect, and a sign of taking stance against Islam or Arab. In the present article, the author talks about the structure of this term. Reflecting on the way the word “tāzi” has been used by the scholars of the religious sciences and old literature, the author makes it clear that there is no sign of insult when one uses this word.

Key words: The word “tāzi”, Arabic language, Arabic race, insult, insulting term, usage.

هل يُعدّ استعمال كلمة (تازي) بمعنى العرب أو العربي نوعاً من الإهانة؟

الخلاصة: منذ عصور سحيقة اعتاد الأدباء والمثقفون الإيرانيون على استعمال كلمة (تازي) في كتاباتهم بمعنى اللغة العربية أو العرق العربي.

ومع وجود هذه الخلفية إلا أن البعض من الناس يرون أنّ استعمال مفردة (تازي) بمعنى العرب أو العربي يحمل في طياته نوعاً من عدم الاحترام أو التوهين، وهو يؤشّر شكلاً من أشكال المقاومة والرفض في قبال الإسلام أو العرب.

ويتحدّث الكاتب في المقال الحالي عن هذا الموضوع مبتدئاً بحمته بالحديث عن تركيب هذه الكلمة والتأمل في استعمالات مفردة (تازي) من قِبَل أئمة العلوم الدينية ورواد الآداب والثقافة القديمة، ويبين من خلال ذلك خلق استخدام واستعمال هذه المفردة من كل ما يشير إلى الإهانة أو الاستخفاف.

المفردات الأساسية: مفردة (تازي)، اللغة العربية، العرق العربي، الإهانة، المفردة المهينة، الاستعمال.

چکیده: در ادب و فرهنگ ما، کاربرد واژه تازی به معنای زبان عربی یا نژاد عربی، پیشینه ای دراز دارد. با این همه، برخی از افراد، کاربرد واژه تازی را به معنای عرب یا عربی متضمن نوعی بی احترامی انگاشته اند و نشان گونه ای موضع گیری در برابر اسلام یا عرب، تلقی کرده اند. نویسنده در نوشتار پیش رو، درباره ساختار این واژه، سخن به میان آورده است و با درنگ در کاربردهای واژه تازی توسط پیشوایان علوم دین و ادب و فرهنگ قدیم، روشن می سازد که نشانی از اهانت یا سبکداشت در استخدام و استعمال واژه تازی، وجود ندارد.

کلیدواژه ها: واژه تازی، زبان عربی، نژاد عربی، اهانت، واژه اهانت آمیز، کاربرد.

۶۶

در آدب و فرهنگ ما، کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی» (زبان عربی، نژاد عربی، ...)، پیشینه‌ای بس دراز دارد، و در غالب موارد فصیح آن نیز، برکنار از هرگونه بار ارزشی و ارزشداوری است. با این همه بارها دیده‌ام که برخی از افراد کم اطلاع از لغت و آدب، کاربرد واژه «تازی» را به معنای «عرب» یا «عربی»، مُتَضَمِّن نوعی بی‌احترامی و خوارداشت انگاشته‌اند و نشان گونه‌ای موضع‌گیری در برابر «اسلام» یا «عرب» تلقی کرده‌اند. در این دایره بی‌اطلاعی، بعضی به سود اسلام و عرب، از استخدام این واژه اجتناب می‌کنند و دیگران را نیز از به‌کارگرفتنش باز می‌دارند؛ برخی نیز برای موضع‌گیری در برابر «اسلام» و «عرب» می‌کوشند تا واژه «تازی» را با شد و مد و غلاظتی دوچندان به کار گیرند، تا آن را «نماد»، «ابزار» ابزارِ خصوصیت خویش سازند.

کار، اینک از برداشتهای عوامانه برگذشته است؛ چنان که دیدم حتی یکی از هموطنان عزیز اهل فضل و قلم که او را به تألیف فرهنگهای عربی به فارسی و نگارش نقدی بر تاریخ پانصدساله خوزستان سید احمد کسروی^۱ می‌شناسیم، بصراحت در مقالته که البته جای قال و مقال فراوان دارد، لفظ «تازی» را «إهانت بار» قلمداد کرده است (بخارا-مجله، خرداد- تیر ۱۳۹۸ ه.ش.، ش ۱۳۱، ص ۵۲۳ / از مقاله جواد طباطبایی و تحریف تاریخ به قلم آقای عبدالنبی قیّم).

با این احوال و چگونگی‌ها، می‌سزَد لختی درباره ساختار این واژه سخن بگوییم و در کاربردهایش در لسان فصیحای پارسیگوی بدرنگیم و روشن داریم که پندار إهانت باری کاربرد واژه کثیرالاستعمال «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، در ترازوی تحقیق چه وزنی می‌آرد؟

در بعض فرهنگهای قدیم، از برای واژه «تازی» وجه اشتقاق افسانه‌زنگ عامیانه‌ای مسطور است که هرچند پذیرفتنی نمی‌نماید، به نقل کردن می‌آرد؛ زیرا به روشنداشت انگاشت پیشینگان درباره این واژه باری می‌رساند و مبین می‌دارد که ایشان در این واژه تحقیر و خوارداشت و استخفاف می‌دیده و نمی‌یافته‌اند.

در فرهنگ آندراج، زیر واژه «تازی» می‌خوانیم:

«... فرزانه بهرام بن فرزانه فرهاد گفته: «تاز» نام یکی از پسران سیامک بوده و «تازیان» از نسل اویند؛ و از بعضی تواریخ نیز چنین معلوم می‌شود که «تاز» پسرزاده سیامک بن میشی بن کیومرث بوده و پدر جمله عرب است و نسب تمام عرب به تاز می‌رسد؛ چنان که نسب

۱. از آن جمله:

فرهنگ معاصر عربی - فارسی (ویراست دوم)، عبدالنبی قیّم، ج ۲، ج ۱، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۳ ه.ش.

۲. زیر نام: پانصد سال تاریخ خوزستان.

همه عجم به هوشنگ شاه می رسد.

(فهرنگ آندراج، محمد پادشاه الممتخلص به شاد، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع منشی نولکشور، ۱۸۸۹-۱۸۹۴ م، ۱/ ۶۲۶).

شماری از گذشتگان و معاصران کوشیده اند از برای واژه «تازی» ریشه شناسی های پدیدفتنی تری ارائه کنند، هرچند به حدس و قیاس.

غیاث الدین رامپوری در غیاث اللغات آورده است:

«... در سراج اللغات نوشته که «تازی» به معنی عربی و این منسوب به «تاز» است، چون لفظ «تاز» به معنی تازنده نیز آمده و در اوایل اسلام عربان تاخت و تاراج بسیار در ایران کرده اند، بدین جهت نسبت به «تاز» کرده.»

(غیاث اللغات، غیاث الدین رامپوری، چاپ سنگی، کانپور: مطبع منشی نولکشور، ۱۹۰۴ م، ص ۹۱).

به قول دیگر کلمه تازی با «تاز» به معنای «خیمه» در پیوند است.

یک لغت فارسی مهجور داریم به ریخت «تاز» که به نوشته فرهنگ نویسان به معنای «خیمه» است و شاعری دیرینه روز به نام «بهرامی» (أبو الحسن علی بهرامی سرخسی، از سرآیندگان اوایل سده پنجم) آن را در این بیت به کار گرفته:

خُسرو غازی آهنگ بخارا دارد زده از عزیزین تاجیحون تاز و خرگاه

(لغت فارس، أبو منصور علی بن أحمد آسدی طوسی، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، طهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ ه.ش.، ص ۱۹۰) که به احتمالی راجع باشد به کشورگشایی های سلطان محمود غزنوی در بلاد هند (دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اسماعیل سعادت، ج ۲، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۷۸).

بعضی حدس زده و گفته اند که ای بسا واژه «تازی»، با یاء نسبت، به معنای چادر نشین باشد، از همین کلمه «تاز» و ریخت دیگر آن «تاز» - به معنای چادر و خیمه، و از همین رو نیز گذشتگان «تازی» را مقابل «دهقان» می آورده اند؛ چه «دهقان» به معنای روستائین و «ده» نشین و «تازی» به معنای چادر نشین بوده، و تازیان طوائف چادر نشین بوده اند که بیلاق و قشلاق می کرده اند، در مقابل «دهقان» ها که ساکن و تخته قاپو بوده اند. بر بنیاد این گمانه زنی، کلمه «تازی» نخست به معنای مطلق چادر نشین بوده است و سپس تریه معنای خاص تری به کار رفته و منحصر بر عرب اطلاق شده است (نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «تازی»).

۳. از برای دیگر روایتی از این قول آفسانه ای، نیز نگر: تجارب الأهم، أبوعلی مسکویه الرازی، حقه و قدم له: الدكتور أبو القاسم إمامی، ط: ۲، طهران: دارشروش للطباعة والنشر، ۱۳۷۹ ه.ش. / ۱۴۲۲ ه.ق. / ۱۰ / ۵۴. می نویسم:

۴. در بسیاری از نصوص قدما، در برابر «تازی»، از ایرانی به عنوان «دهقان» یاد می رود. حکیم فردوسی فرموده است:

که جز مرگ را کس ز ما در نبرد ز دهقان و تازی و رومی نژاد

(شاهنامه، حکیم أبو القاسم فردوسی، [بر پایه چاپ مسکو، با کشف الآیات] به اهتمام: دکتر توفیق ه. سبحانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش.، ۲ / ۱۷۵۴، ب ۱۸۳۸).

همچنین است این دو بیت زیانزد:

از ایران و ز ترک و ز تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

(همان، ۲ / ۲۳۶۵، ب ۱۰۶ و ۱۰۵).

بدین بینتها نیز که از ماجرای دایه گردیدن برای بهرام است، توجه فرمایید که شاهد محزمانگی تعبیر «تازی» نیز هست و بالجمله روشنگر ما نحن فیه:

چو آمد به آرامگاه از نخست قراوان زنان نژادی بچست

صورت واژه «تازی» در زبان پهلوی، به ریخته‌های «تازیک / tâzîk» و «تاژیک / tâzhîk» و «تاجیک / tâçîk» و «تاجیک / tājîk» گزارش گردیده است (نگر: فرهنگ زبان پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۵۴۰ و ۵۴۲ و ۵۵۲؛ فرهنگ فارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۳۵۷؛ و: برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی مؤتخلص به «برهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۴۵۸ / ۱؛ و: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمدحسن دوست، ج: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱ / ۸۱۳).

برخی گفته‌اند: چون در عهد انوشیروان، یمن مستعمره ایران شد، ایرانیان، از قبائل یمن، قبیله «طی» را که با آنان تماس بیشتر داشتند، «تاژ»، و منسوب بدان را «تازیک» می‌گفتند و سپس این اطلاق را به همه عرب تعمیم دادند؛ چنانکه یونانیان و رومیان، «پرسیا / Persia» (پارس)، و خود عربها، «فرس» را، به همه ایرانیان (ونه خصوص: پارسها) اطلاق کرده‌اند و باز خود ایرانیان، «یونان» را - که از نام قبیله «یون» در آسیای صغیر مأخوذ است، به همه قوم هلاس^۵ اطلاق کرده‌اند (نگر: برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی مؤتخلص به «برهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۴۵۸ / ۱؛ نیز سنج: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمدحسن دوست، ج: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱ / ۸۱۳).

ز دهقان و تازئ و ترمایگان
ازین مهتران چار زن برگزید
دو تازی، دو دهقان ز تخم کیان

(همان، ۲ / ۱۶۴۰ و ۱۶۴۱، ب ۸۹ - ۹۲).

حکیم ناصر خسرو قبادیانی فرموده است:

سواران تازنده را نیک بنگر

(دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام: مجتبی میثوی - و: مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.، ص ۸۳ / ۱۰، ق ۳۹، ب ۵).

نیز:

چه چیزست این و پیدانی؟ چه چیزست آن و پنهانی؟
چه گفته‌ست اندرین تازی؟ چه گفته‌ست اندران دهقان؟

(همان، ص ۲۸۸، ق ۱۳۶، ب ۵).

همچنین در دیوان ناصر خسرو می‌خوانیم:

جهان را دیده‌ای و آزمودی
شنیدی گفته تازئ و دهقان

(دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو - به ضمیمه روشنائی نامه و سعادت نامه و رساله‌ای به نثر، به تصحیح سید نصرالله تقوی - و: مجتبی میثوی، با مقدمه: سید حسن تقی زاده، تهران: کتابخانه طهران، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ه.ش.، ص ۳۱۳)

و:

چون بازجوئی که اندرین باب
تازیت چه گفت و چه گفت دهقان

(همان، ص ۳۳۱).

أبوخنیفه اسکافی، در چکامه‌ای نونی که أبوالفضل بیهقی در تاریخش از وی نقل کرده است، گوید:

مأمون آن کز ملوک دولت اسلام
هرگز چون او ندید تازی و دهقان
جبه‌ای از خز بداشت بر تن چندانک
سوده و فرسوده گشت بروی و خلقان
مر ندما را از آن فرود تعجب
کردند از وی سؤال از سبب آن
گفت: ز شاهان حدیث ماند باقی
در عرب و در عجم، نه تیزی و کتان ...

(تاریخ بیهقی، أبوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تصحیح: دکتر علی اکبر فیاض، به اهتمام: دکتر محمدجعفر یاحقی، ج: ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۶۰۳).

این دوگانی «تازی» و «دهقان» را در سخن سرائندگانی چون فرخی سیستانی و قطران تبریزی و مختاری نیز می‌بینیم که از برای برهیز از اطاله و اطناب، طومار استیهاد به عبور کلمات ایشان را درمی‌نوردیم.

۵. Hellas / نام قدیم یونان.

نیز نگر: دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب و... ج ۲ (بخش دوم)، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۳۳۷۶؛ و: قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف: مسترهاکسی آمریکائی، تیروت: مطبعة آمریکائی، ۱۹۲۸ م، ص ۹۲۲.

به قولی، در اینجا، در کنار «تا» که ریختی از «طن» (نام قبیلۀ عربی) باشد، با پسوند «چپک / Čik» سروکار داریم که در برخی از لغات دیگر نیز این پسوند را می‌بینیم؛ از جمله: sagČik (منسوب به: سکا) که در زبان فارسی به ریخت «سگزی» (منسوب به: سیستان / سیستان) آن را می‌یابیم؛ و همین پسوند، به ریخت «زی»، در واژگانی چون «مروزی» دیده می‌شود (نگز: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حَسَن دوست، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ۲ / ۸۱۳).

در این باره که واژه «تازی» به معنای «عرب» و «عربی» ریشه در کجا دارد، تقاریر دیگری نیز از دانشمندان ایرانی و فرنگی هست که عجالةً در کانون گفت‌وگویی ما جای ندارد.

همین اندازه خواستیم در ابتدا اجمالاً روشن داریم که گذشتگان و امروزیان از خاستگاه این واژه چگونه حکایتی بازمی‌گویند و آیا نشانی از استهانت و سبکداشت در آن بازمی‌بینند یا نه.

یکی از کهن‌ترین کاربردهای شناخته‌شده واژه «تازی» در زبان فارسی دری، در چکامه بسیار معروف ابوالطیب مُصعبی است به آغاز «جهانا! همانا فسوسی و بازی / که بر کس نیایی و با کس نسازی»؛ آنجا که می‌گوید:

چرا عُمرِ طاووس و دُراجِ کونَه؟! چرا مار و گرگس زید در درازی؟!
صد و اندساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زپست آن مرد تازی؟!
اگر نه همه کار تو بازگونه چرا آن که ناکش تراو را نسازی؟!
(از برای این چکامه، نگز: تاریخ بیهقی، ابوالفضل مُحَمَّد بن حُسَین بیهقی دبیر، تصحیح: دکتر علی‌اکبر فیاض، به اتمام: دکتر مُحَمَّد جعفر باحقی، ج: ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۳۵۷ و ۳۵۸).

چنان که می‌بینید، در مقایسه «دانی» با «عالی» می‌گوید: «صد و اندساله یکی مرد غرچه / چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟!» و از حضرت رسول اکرم مُحَمَّد مُصطفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در مقام تبجیل با عنوان «آن مرد تازی» یاد می‌کند.

در شاهنامه‌ی حکیم فردوسی طوسی - رِضْوَانُ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ . واژه «تازی»، بارها، بی‌هیچ آمیغی از نکوهش و خوارداشت به کار رفته است. نمونه‌ها بسیار است. به چند گواه بسنده می‌کنم.

در بخش پادشاهی یزدگرد بزه‌گر، آنجا که بهرام با نُعمان به نزد پدرش، یزدگرد، می‌آید، فردوسی فرموده است:

از آن پس چو آگاهی آمد به شاه ز فرزند و نُعمان تازی به راه
پذیره شدندش همه مویدان ز درگاه بیداردل بخردان

(شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، [بر پایه چاپ مُسکو، با کشف‌الآیات] به اتمام: دکتر توفیق ه. سبحانی، ج: ۲، چ: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش.، ۲ / ۱۶۴۸، ب ۲۳۵ و ۲۳۶).

آشنایان شاهنامه نیک می‌دانند که نُعمان، به اصطلاح امروز، از «مُحترمین» محسوب است و فردوسی در یادکردی مُحترمانه او را «نُعمان تازی» می‌خواند. به هر روی، شاهنامه و داستان بهرام و نُعمان، مُعین است و موجود. خود ببینند و داوری فرمایند.

در همان بخش پادشاهی یزدگرد بزه‌گر، می‌بینیم هنگامی که بهرام از مُردن پدرش آگهی می‌یابد و پس از یک ماه که

۶. نیز سنج: خماسه آفرینان شاهنامه، مُظفَن جیحونی، ج: ۱، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۴۳۰.

آیا کاربرد واژه «تازی» به معنای «عَرَبی» یا «عَرَبی»، «إِهانتُ ألود است؟: مقوله

به سوگواری و ماتم می‌گذرانند، تازیانِ یَمَن به دیدار او می‌آیند. فردوسی می‌فرماید:

بَرَفْتَنَد نُعْمَان و مُنْذِر بَه هَم هَمَه تازیانِ یَمَن بیش و گم
هَمَه زار بِاِشاهِ گریانِ شُدَنَد اَبی آتَش از دَرَد بریانِ شُدَنَد ...

(همان، ۲ / ۱۶۵۷، ب ۴۱۰ و ۴۱۱).

این «تازیان»، یاران و همراهان و نیکخواهانِ بهرام اند و پیداست که در یادگردشان بدین لَفْظ، هیچ استیحتار و إِهانتی مُنْدرَج نیست.

در همین بخش ساسانیان شاهنامه، در یادکرد از «گنج» های خسرو پرویز، می‌خوانیم:

دِگَر گنجِ پُردُزِ خوشاب بود که بالاش یک تیر پرتاب بود
که خَضْرَا نهادند نامش زدان هَمَان تازیان، نامورِ بخُردان

(همان، ۲ / ۲۳۰۰، ب ۳۷۹۱ و ۳۷۹۲).

بیتِ اخیر را یک بار دیگر از نظر بگذرانید:

که خَضْرَا نهادند نامش زدان هَمَان تازیان، نامورِ بخُردان

آیا هیچ ذوقِ سلیم و سلیقهٔ مستقیمی، یک سرسوزنِ احتمال می‌دهد که تعبیر «تازیان» إِهانتِ ناک باشد و باز، در سُخْنِ سَخْتِه و پُختِه و اَلعِيارِ شُخْصِالِ اِرطوس، فردوسی، که بر اِستِی سَنَدِ زبانِ فارسی است، آنچنان واژه‌ای در چُنین سیاقی بَنشیند؟! ...

... سَرکی هَم به اَوائلِ شاهنامه بکشیم:

وَقْتی مُعْتَمَدِ شاه فریدون، جَنْدَل، از برای سه پسر فریدون سه عروس می‌جوید و دخترانِ شاهِ یَمَن را خواستار می‌گردد، آنجا که می‌خواهد پیام فریدون فُتُخ را به شاهِ یَمَن بگُزارد، می‌گوید:

بدان ای سَر مایهٔ تازیان! کز اِخْتِربَدی^۷ جاودان بی زیان!
که شیرین‌تر از جان و فرزند و چیز هَمَانَا که چیزی نَباشد بنیز ...

(همان، ۱ / ۵۸، ب ۷۸ و پس از آن ۱- منقول از مُلْحَقَات ۴؛ با اِضْلَاحِ حَرَكَتِ گُذاری «بُدی» به «بَدی»).

آیا جَنْدَل در مقامِ تَعَاظِف و خواستگاری، شاهِ یَمَن را، با لَقَبِ «سَر مایهٔ تازیان»، می‌ستاید یا می‌نکوهد؟! ... ناگفته پیداست که در چُنین جایگاهی سُخْنی نَمی‌گوید که مُتَضَمِّنِ خوارداری و کوچک‌شماری باشد.

در داستانِ زال و رودابه می‌خوانیم:

سپهدارِ تازی سَرِ راستان بگوئید برین بَریکی داستان
که: تا زنده‌ام چرمه جُفتِ مَنست خَمِ چرخِ گردانِ نُهْمَتِ مَنست ...

(همان، ۱ / ۱۱۹، ب ۳۴۶ و ۳۴۷).

در این باره که این «سپهدارِ تازی سَر راستان» کیست، قپل و قالی و پُرسی و اِبهامی هست که بسیاری از خوانندگان و گُزارندگان شاهنامه را از تعیینِ قَطْعی مُرادِ فردوسی باز داشته است و از همین روی نیز غالبِ شُهنامه‌گزارانِ مُرادِ سَراننده را از آن، در بوتۀ اِجمالِ نهاده‌اند و برگزیده (از جمله، نگر: نامهٔ باستان - ویرایش و گُزارش شاهنامهٔ فردوسی، دکترو میرجلال الدین کزازی، ج ۱، ویراست ۲، ج ۹، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کُتُبِ عُلومِ انسانی دانشگاهها - سمت - / مرکز تحقیق و توسعهٔ عُلومِ انسانی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۵۱۱؛ و: داستانِ زال و رودابه بر

۷. بدی = بادی، باشی / فعلِ دَعائی از «بودن»، در خَقِّ مُخاطب.

اساس شاهنامه فردوسی، مُصطَفی کاویانی، ج: ۱، اصفهان: نقش‌مانا، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۰۸؛ و: شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و توضیح واژه‌ها و معنای آیات: کاظم برگ‌نیسی، ج: ۱ از دیباچه تا پادشاهی کی‌قباد، ج: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکروز، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۳۴۳؛ و: شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش]: مِهري پُهَر، ج ۲، ج: ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۰۰؛ و: یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی - مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۱۷ و ۲۱۸).

برخی گویا از آنجا که داستان، داستان زال و رودابه است و نَسَبِ مِهراَبِ کابُلی (پدَر رودابه) نیز به صَحاکِ تازی می‌رسد، گفته‌اند که مُرادِ حکیم فردوسی از «سپهدارِ تازی سَراسِتان»؛ مِهراَبِ کابُلی است (همان، همان‌جا، هامش). لیک این، با سیاقِ داستان نمی‌خواند.

آنوشه یاد اُستاد مَلِکِ الشُّعراءِ بهار - تَعَمَّدَهُ اللهُ بَعُغْرانَه - در خواشینی که بَرِیکِ نُسُخهٔ چاپِ سَنگِیِ شاهنامه مَرقوم داشته است، دربارهٔ این بیت و یکی دو بیتِ سَپسینش نوشته: «اشاره به یکی از خطبِ حضرتِ علی است» (شاهنامه فردوسی - چاپ بمبئی ۱۲۷۶ ق.، تصحیح و توضیح: مَلِکِ الشُّعراءِ بهار، به کوشش: عَلِی مِیرانصاری، ج: ۱، تهران: نشر اُستاد، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۳۴).

«سپهدارِ تازی سَراسِتان»، هرکه باشد، در این گمانی نیست که تعبیرِ فردوسی در حَقِّ او، بسیار مُحترمانه و اُرژگُذارانه و بزرگوارانه است. پس این هم، شاهدی است بر مُحترمانگی و اِهانتِ ناکِ نَبودنِ کاربردِ واژهٔ «تازی»... و از اینگونه شواهد، فراوان است.

واژهٔ «تازی» را به معنای «زبانِ عربی» نیز، بزرگانِ ما، بی هیچ بار آرزویی و یکسره برکنار از آرزوشدآوری به کار می‌بردند. خود حکیم فردوسی می‌فرماید:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو آروند را دجله خوان

(همان، ۱ / ۴۵، ب ۲۷۶)

و:

زبانها نه تازی و نه خسروی نه ترکی، نه چینی و نه پهلوی

(همان، ۲ / ۱۴۶۹، ب ۱۱۳۲).

منوچهری دامغانی که در شیفتگی به ادبِ عربی و تأثر از سرائندگانِ عربی‌گوی از پیشینهٔ بزرگانِ ما گوی سَبَقَتِ رُبوده است، «تازی» را به معنای «زبانِ عربی»، اینسان به کار می‌گیرد:

«أما صحا» به تازیست و من همی به پارسی کُتم «أما صحا» ی او

(دیوانِ اُستادِ منوچهری دامغانی، به کوشش: مُحَمَّدِ دَبیریسیافی، ج: ۲،

تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۸۵)

و:

برو خواند شعری به ألفاظ تازی به شیرین معانی و شیرین زبانی

(همان، ص ۱۱۹)؛

و این منوچهری، همان کسی است که إحاطه خود را بر دواوین اشعار عرب اینگونه دسثمایه نازش می سازد:

من بسی دیوان شِعْرِ تازیان دارم ز بر توندانی خواند: الأَهْبِي بِصَحِيحِكَ فَاصْبِحْ!^۹

(همان، ص ۸۱).

خواجه ابوالفضل بیهقی دبیر که - به اصطلاح قدما: - از «أئمه» ی نثر فارسی است بی هیچ گفت وگویی، در تاریخنامه شیوای بی همتایش، در بیان آمدن رسولی از بغداد چنین می نویسد:

«... و چون به شهر نزدیک رسید، سه حاجب و بوالحسن کرجی و مظفر حاکم ندیم که سخن تازی نیکو گفتندی و ده سرهنگ با سواری هزار پذیره شدند و رسول را با کرامتی بزرگ در شهر آوردند روز آینه هشت روز مانده از ذوالحجه.» (تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تصحیح: دکتر علی اکبر فیاض، به اهتمام: دکتر محمدجعفر یاحقی، ج: ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۲۹۱).

در گزارش دنباله همان قضایا، چنین قلم می زند:

«خواجه بزرگ فصلی سخن بگفت به تازی سخت نیکو درین معنی ...» (همان، ص ۲۹۳).

جای دیگر چنین می نویسد:

«سئف الدوله ... چون مردی شهم و کافی بود و همه جد محض، متنتی در مدح وی بر چه جمله سخن گفته است که تا در جهان سخن تازی است، آن مدروس نگردد و هر روز تازه تراست و نام سئف الدوله بدان زنده مانده است ...» (همان، ص ۳۶۶).

بیهقی مردی است که نزد بعضی فضلائی ما حتی به عرب مآبی و تعصب عربی متهم است. چنین مردی «تازی» را به معنای زبان عربی به کار می برد بی هیچ استیحا.

خواجه نظام الملک طوسی (حسن بن علی / ف ۴۸۵ ه.ق.) - انسان که معروف اهل نظر است - مردی بوده است سختگیر و متعصب در مسلمانی. همین مرد در سیرالملوک (سیاست نامه) از عربها به لفظ «تازیان» یاد می کند و زبان عربی را هم، با تبجیل و تکریم، «تازی» می خواند.

(نگر: سیرالملوک - سیاست نامه، خواجه نظام الملک طوسی، مقدمه [و] تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۷۱ - متن و هامش - و ۲۴۹).

ظهير فاریابی، در پایان چکامه ای در مقام دعای ممدوح گفته است:

نفاذ امر تو در مملکت چنان بادا که اسب حکم بر اجرام آسمان تازی
ریاضت تو چنان کرده ملک ترکی را که هم عنان برود با شریعت تازی

(دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تحقیق و توضیح: دکتر امیرحسین یزدگردی،

به اهتمام دکتر اصغر دادپه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۱۷۴).

پیداست که سخنوری چون ظهیر، در تعبیر «شریعت تازی»، آن هم در این سیاق، «تازی» را واژه ای وهن آلود نمی بیند.

حکیم نظامی گنجه ای که از شعرای راست کپش استوار در مسلمانی است، بل پارسائی است و زاهدی که به تصریح

۹. إشارتش به آغاز معلقه عمرو بن کلثوم است.

سنج: شرح و إعراب ده چکامه آویخته (معلقات العشر الطوال) - با استیهاد از آیات، روایات، اشعار و أمثال عرب، محمد رضا هاتفی، تقریظ از آیه الله ابو معین حمیدالدین خجّت هاشمی خراسانی، ج: ۱، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۲۰ / ۶.

خودش، سلاطین زمان به مُراعات شکوه زُهد او از میانهٔ مجلسِ شادخواری می برمی گیرند^۱، در هفت پیکر فرموده است:

بازجُستم ز نامه‌های نهان که پراکنده بود گرد جهان
زان سخنها که تازیست و دری در سوادِ بخاری و طبری
... هر ورق کاوِتاد در دسّتم همه را در خرّیطه‌ای بسّتم ...
(هفت پیکر، حکیم نظامی گنجوی، با خواشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخهٔ کهنسال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبّعۀ آرمنگان، ۱۳۱۵ ه.ش.، ص ۱۷)

و در جای دیگر همان منظومه گفته است:

تازی و پارسی و یونانی یاد دادش مُغ دبستانی
(همان، همان چ، ص ۶۶).

خاقانی سُروانی در قطعه‌ای فرموده است:

در دو دیوانم به تازی و دری یک هجاءِ فحش هرگز گس ندید
(دیوان خاقانی سُروانی، به کوشش: دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ج: ۱۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۸۷۳).

در چکامه‌ای نیز فرموده:

چون به تازی و دری یاد افاضل گذرد نام خویش افسر دیوان به خراسان یابم
(همان، ص ۲۹۸).

شیخ شیراز، أَفصحُ المُتکلّمین، سعدی، که مراتبِ باور و إخلاصمندی اش به اسلام - و حتی عرب و عربیت - بر آحدی پوشیده نیست، در گِلستانِ بیخزانش می فرماید:

... که سعدی راه و رسمِ عشقبازی چنان داند که در بغداد تازی
(متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاهِرُ مُصنّفًا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۰۱).

آیا کاربرد واژه «تازی» در این بیان سعدی سرسوزنی إهانت آلود می نماید؟! ... آیا در این نُصوص، در استخدامِ واژه «تازی»، هیچ بویی از استخفاف و خوارداری به مشام سُخترسان و اهل کلمه می رسد؟

مُحمّد عوفی، در بُبابِ الألباب، پس از ثنائیِ وافر که بر أبوالفتح بُستی خوانده است، گفته: «... أشعارِ تازی او که در لطافت از آب زلال و در سلامت از باد شمال حکایت می کند مُدُون است و عرصهٔ فضایل بدان مُزین؛ و او را دو دیوان است به دوزبان، یکی تازی و دیگر پارسی، و من هر دو دیده ام...».

(بُبابِ الألباب، مُحمّد عوفی، به سعی و اهتمام و تصحیح: إدوارد براون، [با مُقدّمه و مُعاصِدت: مُحمّد بن عبد الوّهّاب قزوینی]، لیُدن: مطبّعۀ بریل، ۱۳۲۱ - ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۳ - ۱۹۰۶ م.، ج ۱ / ۶۴).

حکیم ناصر خُسرو قبادیانی که مراتبِ اُستواری و إخلاصمندی اش در مُسلمانی مشهورتر از آنست که بیانش لازم آید و گویا دیوانی هم به زبان عربی داشته است، در مقامِ نکوهش کسی که عربی دانی را مایهٔ فخر فروشی و نازیدن

۱. سنح: خسرو و شیرین، حکیم نظامی گنجوی، با خواشی و تصحیح و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخهٔ کهن سال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبّعۀ آرمنگان، ۱۳۱۳ ه.ش.، ص ۴۵۲.

قرارداده بوده، و در عین خستونی به آرج و «عزیز» بودن زبان عربی از چشم انداز دینی، از «زبان عربی» با همین عنوان «تازی» یاد می‌کند و می‌سراید:

همی نازی به مجلسها که من تازی نکوداتم ز بهر علم فرقانست عزیزای بی خرد! تازی

(دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام: مجتبی میثوی - و - مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ هـ.ش. ۱ / ۱۲۸، ب ۱۸).

شاید من و شما دوست نداشته باشیم؛ ولی پیر روشن و پربلخ، مولوی، با چنین مرتبه‌ای از ستایشگری در حق «زبان تازی» می‌گفت:

پارسی گو؛ گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبانی دیگرست

(مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بن محمد [بلخی مشهور به] مولوی، به تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، با کشف‌الآبیات، چ: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ هـ.ش. ص ۵۰۵).

آیا مولوی، در مقام چنین تعظیم و تبجیلی، از واژه‌ای همان‌بار و خوازشمار سود می‌جوید؟!

به خاتمه منظومه و زقه و گلشاه عتیقی بنگرید:

... چنین بود این قصه پرعجب ز اخبار تازی و کتب عرب

ز عتیقی و آستان خاص و عام ثنا بر محمد علیهِ السلام

(و زقه و گلشاه عتیقی، به اهتمام: دکتر [سید] ذبیح‌الله صفا، چ: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ هـ.ش. ص ۱۲۲).

اگر «تازی» واژه‌ای همان‌ناک بود، در این سیاق و در این مقام به کار برده می‌شد؟

نصراالله منشی در همان آغاز گلیله بهرامشاهی، درباره گلیله و دهنه می‌گوید:

«... در نوبت امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس - رضی الله عنهم - که دوّم خلیفت بوده است از خاندان عم مصطفی - صلی الله علیه و رضی عن عمه - ابن المقفّع آن را از زبان پهلوی به لغت تازی ترجمه کرد» (ترجمه گلیله و دهنه، انشای ابوالمعالی نصراالله منشی، تصحیح و توضیح: مجتبی میثوی طهرانی، چ: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ هـ.ش. ص ۱۹).

آیا پذیرفتنی است که این منشی مفضل عربی‌دان، با این دهان پراز عربی، و با این همه سلام و صلوات، «تازی» را به متابیت واژه‌ای همان‌بار در چنین سیاقی، در کار آورده باشد؟

همومی نویسد:

«و در جمله، چون رعبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است، و آن حکم و مواظب مهجور مانده بود، بل که مدروس شده، بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارات آن اشباعی رود و آن را به آیات و اخبار و آیات و امثال مؤکد گردانیده شود، تا این کتاب را که زبده چند هزار ساله است احیائی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند» (همان، همان، چ: ص ۲۵).

آیا از این سیاق هرگز بوی همان و خوازداشتی در استعمال واژه «تازی» به مشام می‌رسد؟!

نیک پیدا است که این منشی بزرگ و آسوه دیرینه‌روز منشیان و مترجمان فارسی‌زبان، واژه «تازی» را بی هیچ آرزوداوری و بار آرزوشی، و بسیار عرفی به کار گرفته است؛ چنان که در این حکایت:

«مردی می‌خواست که تازی گوید، دوستی فاضل از آن وی تخته‌ای زرد در دست داشت؛ گفت: از لغت تازی چیزی از جهت من بر آن بنویس. چون پرداخته شد، به خانه بُرد و گاه گاه در آن می‌نگریست و گمان بُرد که کمال فصاحت حاصل آمد. روزی در محفلی سخنی تازی خطا گفت، یکی از حاضران تبشیمی واجب دید. بخندید و گفت: بر زبان من خطا رود و تخته زرد در خانه من است؟» (همان، همان چ، ص ۳۹ و ۴۰).

تعبیر از «عربی» به «تازی» تعبیری بسیار شایع بوده است که بی هیچ پرهیز و پروا بر آئینه و أقلام روان می‌گردیده. ترجمانان بزرگ، کار خود را «نقل از تازی» به پارسی «قلم می‌دادند و پیداست در این تعبیر، هیچ فروگذاری آداب نمی‌دیدند. ای بسا که بعضی اینان مردمانی عرب مآب یا نازنده به عربیت و علوم و آداب آن نیز بودند.

نمونه را، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی که ترجمه مصنوع تاریخ یمینی ریخته خامه توانای اوست و می‌گوید: «... به نقل این کتاب از تازی به پارسی مشغول شدم فی ربیع الآخر سنة ثلاث و ستمائة» (ترجمه تاریخ یمینی، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام: دکتر جعفر شعاع، چ: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ هـ. ش.، ص ۱۰)، بر فور در پی آن نوشته است: «و اهل خبرت و معرفت دانند که در لغت عجم مجال زیادی تا نقی نیست عرصه عربیت فصحی تمام و اتساعی کامل دارد، و اگر کسی مکتوبات این ضعیف در نظم و نثر تازی مطالعه کرده باشد، مگر آبی به روی کار باز آید و عیار این کلمات را صلاحی و عوار این ترهات را اصلاحی ظاهر گردد، و ...» (همان، همان ص).

آیا در غایت شیفتگی این مرد به «عربیت» جای چه و چون و چندی هست؟

ترجمان تاریخ هم گوید:

«... در زمان سابق و اوان سالف، تاریخی عربی بود مشتمل بر بیست باب و پنجاه فصل. جمعی که به لغت عربیت عالم و عارف بودند مطالعه آن می‌نمودند و از آن استفاده می‌کردند و طایفه‌ای که فهم ایشان از ادراک علم عربیت قاصرو عاجز بود، از فواید آن محروم و مأیوس می‌شدند. اکابر آن روزگار همت بر آن داشتند که از یکی از علمای عربیت درخواه کنند تا آن کتاب را از تازی با فارسی نقل کنند تا فواید آن عام گردد و جمهور اهل قلم از مطالعه آن محظوظ و بهره‌مند شوند ...»

... ازین بنده ضعیف نحیف فقیر درخواه کرد که آن را از تازی با فارسی نقل کند تا چنانچه عربیت دانان از آن مستفید شوند فارسی خوانان نیز از آن مستفید شوند ...» (تاریخ هم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ هـ. ش.، ص ۲ و ۳).

از دیرباز عربی دانان واژه شناس بزرگ ما که روشنائی دیدگان و سرمایه بی بدیل عمر خود را مصروف خدمت به زبان عربی می‌داشتند و ارادت و إخلاص ایشان به «عربیت» جای شُبّهت نیست و عمری را نیز مصروف تفحص و تفرس در لغت کرده بودند، واژه «تازی» را بی هیچ پروا به معنای «عرب» و «عربی» به کار می‌بردند. تصفح کتابهایی چون مقدمه الأدب زمخشری و ناخ المصا در بیهقی و ضراح اللغه جمال قرشی و مانند آنها بنسند است تا نشان دهد این کاربرد در میان این عربی دانان بزرگ چه اندازه شایع بوده است.

نیکو تر آن است که در این جایگاه، از یک عالم نامور شریعتمدار آدیب که از بزرگ‌ترین علمای دینی پارسی نویسنده است و مقدس‌ترین متن اسلامی را در تألیف منیف خود به گزارش گرفته است و او را به پاسداشت آداب شریع نیز اهتمامی بلیغ بوده، نمونه بی‌اوزم؛ اُغنی: شیخ ابوالفتح رازی (حسین بن علی بن محمد بن أحمد الخزاز التیشابوری) - رَوْحُ اللَّهِ رَوْحُهُ الْعَزِيزِ. صاحب تفسیر کلان معروف.

آیا کاربرد واژه «تازی» به معنای «عَرَب» یا «عَرَبی»، إهانت آلود است؟ مقــــله

شیخ أبوالفتوح رازی - قدس الله سرّه ، بارها و بارها از واژه «تازی» به جای «عَرَبی» بهره برده است. نمونه را، بنگرید:
«... واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن به دو تفسیر: یکی به پارسی و یکی به تازی، جز که پارسی مُقَدَّم شد بر تازی، برای آن که طالبان این بیشتر بودند و فایده هر کس بدو عامتر بود...»

(روض الجنان و روض الجنان فی تفسیر القرآن - مشهور به: تفسیر شیخ أبوالفتوح رازی ، شیخ أبوالفتوح رازی - حسین بن علی بن محمد بن أحمد الخزاعی التیشابوری ، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یحقی - و- دکتر محمد مهدی ناصح، ج: ۲، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - ع - ۱۳۷۸ ه.ش، ۱/ ۲۰۰).

و:

«... اشارت کرد به چیزی که این را به تازی فلان نام است، و به پارسی فلان نام، و به دیگر لغت فلان نام.»

(همان، ۱/ ۲۰۱)

و:

«... و گفته اند: این به لغت سریانی کوه باشد، و اگر چنین باشد اتفاق اللغتين بود برای آن که در قرآن جز تازی نیست.»

(همان، ۱/ ۳۱۹)

و:

«در خبر می آید که: ابراهیم به سریانی می گفت، و اسماعیل به تازی جواب می داد؛ هر یک از ایشان زبان صاحبش می دانست و لکن جواب نمی دانست دادن.»

(همان، ۲/ ۱۶۸)

و:

«و این فصل را برای آن به تازی نوشتیم تا سجع تباه نشود و معنی به آن نزدیک است که به پارسی گفتیم.»

(همان، ۹/ ۲۳۷).

در همین تفسیر کرامند گرامی، در ترجمه کریمه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» آمده است:
«ما فرورستادیم قرآنی به تازی تا همانا شما بدانید» (همان، ۱۱/ ۲۳۷).

کما این که در ترجمه کریمه «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» آمده است:
«بفرستادیم آن را حکمی تازی» (همان، ۱۱/ ۲۲۵).

در ترجمه کریمه «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» می خوانیم:

«و همچنین بفرستادیم قرآنی تازی» (همان، ۱۳/ ۱۸۳).

در ترجمه «وَأِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»
می خوانیم:

«و او فرستاده خدای جهانیان است * بفرستاد آن را روح الامین * بر دل تو، تا باشی از ترسانندگان * به زبانی تازی روشن» (همان، ۱۴/ ۳۵۳).

در ترجمه «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» می خوانیم:

«بردیم برای آدمیان در این قرآن از هر مثلی تا همانا ایشان آندیشه کنند * قرآن به تازی، نه خدواند کزی، تا همانا

ایشان بترسند» (همان، ۱۶ / ۳۱۳).

در ترجمه «کتاب فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» می خوانیم:

«کتابی که گزارش دادند آیاتِ او را، قرآنی تازی برای گروهی که دانند» (همان، ۱۷ / ۵۴).

از همین دست، نمونه ها بسیار است، و جای اِکثار نیست.

سزای دزنگ این است که اگر کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، إهانت آلود می بود، آیا شیخ المَشَايخ، أَبُو الْفَتْحِ رَازِي - رَوَّحُ اللَّهِ رُوْحَةُ الْعَرَبِيَّةِ - هیچگاه قرآن و زبان قرآن را «تازی» می خواند؟! ... هرگز!

این را در بسیاری از دیگر ترجمه ها و تفسیرهای کهن قرآن کریم نیز که عموماً بر دست ترجمانان و گزارندگان دین باور و دیده ور پدید آمده اند، می توان دید.

نمونه را، بنگرید به کاربرد «تازی» در معنای «عربی»، در:

فرهنگنامه قرآنی (فرهنگ برابری فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی)، تهیه و تنظیم: گروه فرهنگ و آداب بنیاد پژوهشهای اسلامی، با نظارت: دکتر محمدجعفر یاحقی، ج: ۱، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - ع، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶ ه.ش، ۳ / ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴.

اینها که گذشت، همه، نمونه هایی است از کاربردهای واژه «تازی» در لسان پیشوایان علوم دین و آداب و فرهنگ قدیم؛ و پیداست که این نخبگان، به هیچ روی، وهنی و إهانتی در استخدام و استعمال واژه «تازی» نمی دیده اند. آری، در زبان و فرهنگ ما، «تازی» را در تسمیه نوعی ممدوح از «اسب» (به اصطلاح: «اسب تازی») هم به کار برده اند؛ چنان که حکیم ناصر خسرو فرموده است:

بَسْتِ اسْتِ اَيْنَ كِهْ كُفْتَمْتْ، كَافُزُونِ نَخَوَاهَدِ چو تازی بُود اسب، يك تازيانه!

(دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام: محبتی مینوی - و - مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش، ۱ / ۴۲، ق ۲۰، ب ۱۹)

و:

چه تازی خربه پیش تازی اسپان؟ گرفتاری به جهل اندر گرفتار!

(همان، ۱ / ۱۸، ق ۹، ب ۲۶)،

و سعدی فرموده:

اسب تازی و گرسعیف بُود همچنان از طویله ای خربه!

(متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاهر مصفا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۱۲).

و:

روزی به پای مرکب تازی درافتمش گر کثرو نیاز باز نیچد عنان دوست

(همان، ص ۳۸۶)

و:

چو آب می رود این پارسی به قوت طبع نه مرکبی است که از وی سبق برد تازی

(همان، ص ۵۸۶).

آیا کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، «عربی»، «عربی» یا «عربی» است؟ مقوله

همچنین نوعی از بهترین اقسام "سگ" شکاری را «تازی» (به اصطلاح: «سگ تازی») خوانده‌اند و بعضی لغویان استظهار کرده‌اند که: «گویا نسل سگ مذکور از عربستان آمده، تازی نامیده شد، یا از جهت زیاد دویدن و تاختن تازی نامیده شده» (فرهنگ نظام - فارسی به فارسی؛ باریشه‌شناسی و تلفظ واژه‌ها به خط اوستایی - سید محمدعلی داعی الاسلام، ج: ۲، تهران: دانش، ۱۳۶۲ ه.ش.، ۲ / ۱۸۴).

وآنچه، این «تازی» خوانده شدن فلان یا بهمان جانور، هرگز باعث نشده بوده است که واژه «تازی» در معنای «عرب» و «عربی»، بار استخفاف و خوارداشت به خود بگیرد.

نمونه را، سراینده‌ای چیره‌دست و شخندانی بزرگ چون خاقانی شروانی که واژه «تازی» را در معنای «عرب» و «عربی»، حتی در مقام مدح و تبجیل، به کار می‌برد و نیز نظامی گنجه‌ای که کلمه «تازی» را، برکنار از هرگونه تخفیف و خوارداشت، در معنای «عرب» و «عربی» استعمال می‌کرد، این واژه را جای دیگر به معنای «سگ تازی» به کاربردده‌اند، و میان این دو گونه کاربرد نیز تعارضی و منافاتی ندیده.

خاقانی فرموده است:

چو کعبه‌ست بزُمش که خاقانی آنجا سگ تازی پارسی‌خوان نماید

(دیوان خاقانی شروانی، به کوشش: دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ج: ۱۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۲۹)

و:

بندۀ خاقانی سگ تازیست بر درگاه او بیخ آن تازی سگی کش پارسی‌خوان دیده‌اند

(همان، ص ۹۵).

نظامی نیز فرموده است:

عوا ز سماک هیچ شمشیر تازی سگ خویش رانده بر شیر

(لیلی و منجون، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعة آرمغان، ۱۳۱۳ ه.ش.، ص ۱۷۵).

این را که یک واژه در برخی از کاربردها یا معانی اش مفهوم خوش و خوشایندی نداشته باشد، به سائر کاربردها و معانی اش نمی‌توان و نباید سرایت داد؛ و مثال این معنی، در آلسنه متداول جهان، فراوان است.

خود واژه «عرب» که عربها آن را با افتخار و اعتزاز بسیار به کار می‌برند و صورت و معنای خوشایندی نیز دارد، در خود زبان عربی، معانی ناخوش و ناخوشایند نیز دارد؛ ولی آن معنی و کاربرد ناخوش، این معنای مشهور و کاربرد شایع زبانتزد را تحت الشعاع قرار نمی‌دهد و توده اهل زبان، این نام و این واژه را، از برای آن معنای ناخوش و ناخوشایند، مستکثر نمی‌دارند.

«عرب»، در خود زبان عربی، به معنای: رپمناک گردیدن و آماسیدن زخم؛ عود کردن جراحت؛ برجای ماندن نشان زخم پس از به شدن آن؛ تباہ گردیدن معده، بیماری فساد معده و ناراحتی و تغییر آن (نگر: افرط المواردي في فصح العربیة و الشوارد، سعید [بن عبدالله بن میخائیل بن الیاس بن یوسف] الخوری الشرتونی اللبنائی، [اعداد: أشعد الطیب]، ط: ۱، قم: دارالأسوة للطباعة والنشر، ۱۳۷۴ ه.ش. / ۱۴۱۶ ه.ق.، ۳ / ۵۰۴؛ و: فرهنگ جامع کاربردی فرزنان / عربی - فارسی / از دیرینه ایام عرب تا نوترین واژگان علم و ادب، پرویز آتابکی، ج: ۱، تهران: نشر و پژوهش فرزنان روز، ۱۳۷۸ - ۱۳۸۰ ه.ش.، ۳ / ۱۸۳۵؛ و: الصراح من الصحاح - فرهنگ صراح اللغه، جمال قرشی، تصحیح [و] ترجمه و افزوده‌ها: محمد حسینی خیدریان، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۷ ه.ش.،

۱/ ۱۴۷؛ و تهذیب و تصحیح ترجمان اللغة، ترجمه و شرح: محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی، تحقیق و تهذیب: مؤسسه فرهنگی - هنری شمس الضحی، ج: ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی - هنری شمس الضحی، ۱۳۸۷ ه.ش. ۱/ ۱۷۲)، به کار رفته است و معروف لغویان است؛ لیک هیچکس، از این باب، کاربرد واژه «عرب» و «عربی» را در اطلاق بر قوم و زبان، و هن آلود نمی داند و نمی خواند. این، دیگر است و آن، دیگر.

الحاصل، استخدام واژه «تازی» در معنای «عرب» و «عربی»، در زبان و فرهنگ ما، پیشینه ای دراز و پرکنار از خوارداشت و استخفاف دارد.

این واژه حتی از قلمرو فرهنگ ایرانی فراتر نیز رفته است؛ چنان که گفته اند: مردمان چین، عرب را «تاش» نامند، و این واژه «تاش»، مأخوذ از کلمه فارسی «تازی» یا «تازی» است، و این نشان می دهد که چینیان در آغاز عربها را از طریق ایرانیان دریانورد و تجار بزرگ ایران که بدان بلاد آمد و شد می کرده اند، شناخته اند (نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «تازی»): وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

خوبست پیشینه و کم و کیف کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، پیوسته مد نظر باشد و راه بر توهم بیجا یا اعمال غرضمندی کسانی که خواسته اند استعمال این لغت را إهانت آلود فرمایند یا آن را به إهانتی بیالیند، سد شود، تا شائبه ای تازه بر خیزد لغات کهن فارسی وارد نیاید و زبان فاخر و سرفراز ما، از رهگذر چنین اوهام و اغراض، مشوب نگردد؛ کسانی هم که واژه «تازی» را بد رست و بی غرض و مرض، با همان هنجارهای سنت زبانی فصیح قدیم، به معنای «عرب» یا «عربی» به کار برده اند یا می برند، بیهوده در معرض إتهام نیایند و آماج بدگمانی واقع نشوند.

«سُخَن دراز کشیدیم»؛ و اگر ضرورت این تبیین و إزاحت اوهام و إتهام در میان نبود، هرگز بدین اندازه توغل لغوی و گواجویی لفظی حاجت نمی افتاد، و در محضر خوانندگان این صحائف، چنین تصدیعی نمی رفت، و ای بسا بدین دریغچیدن با ظواهر و صور الفاظ نیازی نبود، و به جای آن، از مقولات روحفزا تر و جانپورتری سُخَن می رفت؛ که به قول پیر هژیر فرخنده و پربلخ، مولوی:

روح با علم است و با عقل است یار / روح را با تازی و ترکی چه کار؟!

باری، در این زمانه پرتشویش و در هنگامه سوء تفاهم هائی که اینجا و آنجا رخ می نماید و در غلوی سودهای ناسودمند و پندارهای باطلی که تفاهم تاریخی و همبستگی ملی و میهنی ما را هدف سم پراگنی های خویش ساخته است، به گمان راقم، تبیین بار معنایی واژه «تازی» که محل سوء تفاهم واقع شده، ضرورتی فرهنگی است، و از گفتن و بازگفتن آنچه به رُدایش این بدفهمی ها و کژپنداری ها یاری رساند، گزیری نیست.

«همه بهتری باد و نیک اختری!»

اصفهان / آغاز فصل گرم ۱۳۹۸ ه.ش.